

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

برگردان از: ع. ق.
۲۰ اپریل ۲۰۲۲

منشأ اختلافات سیاسی و تاریخی در لبنان

(۱)

مصاحبه رانیا خالق با اسعد ابوخلیل، مبارز لبنانی و استاد فعلی دانشگاه در امریکا (تاریخ: اول نومبر ۲۰۲۱)



رانیا خالق، مسوول وب سایت Break through طی مصاحبه‌ای با اسعد خلیل استاد دانشگاه ایالتی کالیفرنیا استانیسلاو، به تاریخ اختلافات قومی، مذهبی و سیاسی در لبنان می‌پردازد. این مصاحبه به دنبال انتقاد بسیار ملایم جرج قرداهی وزیر اطلاع‌رسانی لبنان به ادامه جنگ جنایتکارانه یمن و حملات شدید رسانه‌های عربستان و امارات در جواب به این اظهارات صورت گرفت. در این مجال اسعد خلیل که جوانی خود را در دوران جنگ داخلی لبنان گذرانده، کوشش دارد که با نگاهی به تاریخ پنجاه ساله اخیر لبنان، تصویری از موقعیت فعلی نیروهای سیاسی در این کشور به دست دهد. هر چند در این مصاحبه پاره ای از نظرات او در مورد شخصیت هائی چون یاسر عرفات، محمود عباس، و یا بعضی احزاب چپ را می‌توان تا حدی چپ گرایانه و ناشی از بازمانده گرایش های سیاسی او در زمان جوانی اش به حساب آورد، ولی از جنبه های دیگر این مصاحبه شامل اطلاعات بسیار ذی قیمتی است. در ادامه گوشه‌هایی از این مصاحبه را خواهید خواند.

اسعد ابوخلیل: از سالیان دور عربستان در تلاش بود که رهبری نظام سیاسی در لبنان را در اختیار خود گرفته و بر آن مسلط شود. این تلاش از تابستان ۲۰۰۶، که لبنان توانست اشغال‌گران اسرائیلی را شکست داده و نیروهای آنها را به زانو در آورد، شدت بیشتری گرفت. اسرائیل هرگز نتوانست از تحقیری که در آن جنگ سی‌ودو روزه متحمل شد، بهبود یابد. امروز اسرائیل در اتحادی منطقه‌ئی که با شرکت عربستان سعودی و امارات متحده عربی شکل گرفته، در

پی مجازات لبنان و تسلیم آن است. هدف اصلی حملات اخیر ایران و حزب‌الله است که نمونه‌ای از آن را در عکس‌العمل به انتقاد ملایم قردهای از جنگ جنایتکارانه در یمن، شاهدیم....

عناصری که با هرگونه تلاش برای اتحاد میان کشورهای عربی از همان ابتدای سال‌های ۱۹۵۰، مخالفت می‌کردند، اکنون در لباس حمایت از اتحاد میان اعراب ظاهر شده‌اند. اما این اتحاد هدفی جز حمایت از صهیونیسم ندارد. آنها دولت‌ها و خلق‌های عرب را تحت فشار قرار داده‌اند تا فرمانبردار آنها شوند. دولت عربستان بی‌آن که با هیچ اعتراضی از سوی غرب روبه‌رو شود، نخست‌وزیر لبنان (سعد حریری) را ربود، و با شکنجه مجبورش ساخت که بیانیه‌ای را با هدف شعله‌ور ساختن جنگ داخلی در لبنان، در تلویزیون قرائت نماید. این همان دولت سعودی است که در سال ۱۹۸۵، با همکاری امریکا و اسرائیل، به منظور کشتن شیخ محمدحسین فضل‌الله- شخصی که به‌زعم آنها رهبر حزب‌الله بود- اتومبیلی مملو از مواد منفجره را در پُر جمعیت‌ترین منطقه بیروت منفجر کرد. این انفجار منجر به قتل شیخ حسین نشد، اما حدود ۸۰ نفر در اثر آن کشته شدند.

امروز لبنان یکی از بدترین لحظات تاریخی خود را می‌گذراند، میزان فقر به ۶۰ تا ۷۰ درصد رسیده است. عربستان فشار خود بر این کشور را شدت بخشیده است، درست مشابه مکانیزمی که امریکائی‌ها علیه ونزوئلا، ایران و کوبا به کار می‌برند. خلاف تبلیغات غرب، سیاست بایدن در این زمینه همان ادامه سیاست ترمپ است. نمایندگان بایدن یکی پس از دیگری برای مذاکره با بن سلمان به منطقه اعزام می‌شوند. هرگز در تاریخ روابط سیاسی کشور های عربی با جهان، روابط عربستان و امارات این چنین به اسرائیل نزدیک نبوده است. لذا ساده‌لوحی است اگر که رد پای اسرائیل را در این فشار عربستان [به لبنان] نبینیم و موافق صاحب‌نظرانی باشیم که اصرار دارند ریشه مسایل لبنان همه داخلی است و هرگونه دخالت خارجی را انکار می‌نمایند. یکی از اصلی‌ترین دلایل ضعف دولت مرکزی و وجود نظام فرقه‌ئی، که بعد از جنگ داخلی در لبنان تشدید نیز شد، مداخلات خارجی در لبنان است. بسیاری از روزنامه‌نگاران و خبرنگاران لبنانی فعال در داخل لبنان، و نیز در دوی و دیگر شیخ‌نشین‌ها، در ارتباط با بنیادهای جرج سوروس هستند و نقش عظیمی در انجام این توطئه دارند. یک خبرنگار لبنانی در دوی، از دولت عربستان می‌خواهد که هر لبنانی را، که همچون او گوش به فرمان اوامر بن سلمان نیست، اخراج نماید. لبنانی‌های زیادی در دوی و دیگر شیخ‌نشین‌های خلیج فارس مشغول به کار و امرار معاش هستند. عربستان از همان سال‌های ۱۹۶۰، همیشه دولت لبنان را در صورت سرپیچی از اوامرش، تهدید به اخراج این مهاجران کرده است. انگار که مهاجران به لطف حکومت سعودی و اماراتی در آنجا حضور دارند.

آرایش نیروهای سیاسی در گذشته و حال لبنان

س: این به اصلاح نیروهای مخالف در لبنان چه کسانی هستند؟ و نقش آنها در گذشته، در زمان جنگ داخلی لبنان و اکنون چیست؟

ج: باید گفت ناآگاهی و اطلاعات نادرست بسیاری در مورد لبنان وجود دارد. این روزها شاهد حملات زیادی به سمیر ججع و گروه تحت فرمان او هستیم. این نیروها آخرین سلاح بازمانده در دست امپریالیسم غرب می‌باشند. آنها وسیله‌ای برای اعمال فشار به حزب‌الله و جبهه پایداری هستند که از سعودی‌ها پول گرفتند تا در ناآرامی‌های سال ۲۰۱۹، به تظاهرکنندگان شیعه تیراندازی کنند. اما سمیر ججع دیگر نقش مهمی در صحنه سیاسی لبنان ندارد، و حمله بیش از حد به او، تنها موجب بالا رفتن میزان حق‌وحساب او توسط بیگانگان می‌شود. عربستان سعودی در سال‌های اخیر کمک به همه گروه‌های سیاسی به جز ارتش لبنان را قطع کرد. آنها امیدوارند که در آینده بتوانند از این ارتش به عنوان نیروی

اصلی علیه حزب الله استفاده نمایند. اما این آرزویی واهی است، زیرا ارتش ضعیف لبنان به هیچ وجه قادر به رویارویی با حزب اللهی که توانست ارتش اسرائیل را شکست دهد، نیست.

غرب و سعودی‌ها در تبلیغات خود، ارتش لبنان را به عنوان تنها مدافع کشور در مقابل تجاوزات خارجی معرفی می‌نمایند. به این معنا که در صورت نیاز به مقاومت در مقابل تجاوز ارتش اسرائیل، احتیاجی به نیروهای مستقر در جنوب لبنان وجود ندارد و ارتش لبنان قادر به جلوگیری از این تجاوز است. اما کارنامه مقاومت این ارتش در گذشته بسیار سیاه است.

سؤال این است که این ارتش در ۲۰۰۶، هنگامی که نیروهای جنوب با اسرائیل می‌جنگیدند کجا بود؟ چرا حتی هم اکنون فرماندهان ارتش جرأت اعلام احتمال خطر تجاوز اسرائیل را ندارند؟ اسرائیل همه روزه به خاک لبنان تجاوز می‌کند و در مقابل تنها عکس‌العمل ارتش لبنان این است که این تجاوزات را به نیروهای حافظ صلح در جنوب گزارش دهد. اما تاریخ ارتش لبنان سراسر آغشته به جنایات جنگی و قتل عام مردم است.

از سال ۱۹۵۸، به بعد ایالات متحده و اسرائیل عمیقاً در درگیری‌های لبنان دخالت داشته‌اند. در ۱۹۵۸، کامیل شمعون رئیس‌جمهور وقت می‌خواست دوران صدارتش را به مدتی نامحدود تمدید نماید. او در پایان دوره‌اش، حاضر به کنارگیری نشد و مرتجعین عرب، اسرائیل و ایالات متحده هم او را از نظر مالی و تسلیحات حمایت کردند. این امر کشور را به جنگ داخلی کشاند.

رد پای اسرائیل در لبنان حتی به قبل از این تاریخ یعنی به سال ۱۹۴۸، باز می‌گردد. با توجه به مدارک افشاء شده توسط دولت اسرائیل، حزب فالانژ، که در حقیقت پدر ارتش فعلی لبنان به حساب می‌آید، از همان زمان در مبارزات انتخاباتی خود از اسرائیل کمک مالی دریافت می‌کرده است.

اما جنگ داخلی آن طور که ارتجاع و امپریالیسم در نظر داشتند پیش نرفت. نیروی بحری امریکا ناچار به مداخله شد و در نتیجه تنها انتخاب باقیمانده برای ضد انقلاب، ارتش بود تا در مقابل جبهه انقلاب بایستد. در آن زمان نیروهای مقاومت فلسطین حضور چندانی نداشتند و مسأله ضد انقلاب بیشتر مقاومت در مقابل نیروهای چپ و ناسیونالیست‌ها بود. لبنان مرکز اصلی مبارزه غرب با نیروهای چپ در جهان عرب بود، و سعودی‌ها و شیخ‌نشین‌ها در این میان نقش بزرگی بازی می‌کردند. آنها عمیقاً روی احزاب فالانژ و احرار سرمایه‌گذاری کردند تا در مقابل موج عظیمی که سر بلند می‌کرد بایستند.

در سال‌های آخر دهه شصت که نیروهای مقاومت فلسطین سر برآوردند، حزب فالانژ تبدیل به اصلی‌ترین نیروی مدافع ارتجاع در کشور شد. پیرجُمیل رهبر این حزب، پس از شرکت در مراسم المپیک ۱۹۳۶ برلین، به لبنان آمد و با توجه به نظرات مثبت و پُر شوری که نسبت به ایدئولوژی نازی است، حزب فالانژ را با الهام از اسم حزب فاشیست‌های اسپانیا تأسیس نمود. این حزب از ایالات متحده، بریتانیا، المان غربی، بلجیم، اسپانیای فرانکو و نیروهای ارتجاعی در ایتالیا در مقیاسی عظیم محموله‌های اسلحه و کمک‌های مالی دریافت می‌کرد. بسیاری از تکتیراندازان در جنگ داخلی لبنان، داوطلبان سفیدپوستی از افریقای جنوبی بودند که در دوران حکومت نژادپرست برای ابراز همبستگی به کمک فالانژها آمده بودند. بنا بر این واقعیت، می‌توان به میزان نژادپرستی اهریمنی فالانژها پی برد.

بنابراین، خلاف گفتمانی که جنگ در لبنان را حمام خونی میان اقوام و گروه‌های مختلف، بی‌هیچ دلیل موجهی تصویر می‌کند، خصلت اصلی جنگ لبنان مبارزه امپریالیسم بین‌المللی و ارتجاع، علیه چپ بود.

متأسفانه امروزه شاهد ظهور دوباره چپ لیبرالی بدون هیچ نشانی از چپ واقعی، در لبنان هستیم که در صدد کم‌رنگ کردن نقش توطئه‌گرانه دولت‌های غربی در کشور است. این چپ آن چنان هم‌راستا با نیروهای ارتجاعی شده که دیگر

از آنها قابل تشخیص نیست. اکنون شاهد پیدایش چپ‌هایی از عراق گرفته تا مراکش هستیم که از پدیده‌ای به عنوان امپریالیسم ایران، امپریالیسم روسیه و امپریالیسم چین سخن می‌گویند و آنها را معادل با امپریالیسم آمریکائی می‌دانند که هشتصد پایگاه نظامی رسمی در سرتاسر جهان دارد. روسیه یک پایگاه نظامی بسیار کوچک در طرطوس، و چین یک پایگاه نظامی در جیبوتی دارد. از آن مهم‌تر ایالات متحده از سال‌ها قبل و به خصوص از سال‌های ۱۹۹۰ دائماً در حال جنگ با مردم منطقه ما بوده است.

شک نیست که روسیه عمیقاً در سوریه درگیر است و من شخصاً منتقد همکاری روسیه با اسرائیل هستم. اما میزان درگیری آمریکا را در هر کشور عربی با میزان درگیری روسیه قابل مقایسه نمی‌بینم. نیروی نظامی آمریکا در همه کشورهای عرب، به جز دولت الجزایر که هنوز در این باره عزت و احترام خود را از کف نداده است، حضور دارد و در این میان لبنان یکی از مهم‌ترین مراکز نظامی و اطلاعاتی برای ایالات متحده است. در حالی که بسیاری از سازمان‌های غیر دولتی (ان. جی. او) لبنانی که از طرف شیخ‌نشین‌ها تغذیه می‌شوند، ادعا می‌کنند، نیروهای ایرانی در صدد اشغال لبنان هستند؛ و ایران لبنان را کنترل می‌کند.

[در حالی که این] امریکاست که بر ارتش لبنان تسلط دارد؛ همه سران سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی لبنان را تأمین مالی می‌کند؛ نظام بانکی و کسب‌وکارهای بزرگ مالی این کشور را در کنترل خود دارد؛ نود درصد سیاستمداران فاسد لبنان حقوق‌بگیران ایالات متحده هستند؛ و این حتی شامل برخی از متحدین حزب‌الله یعنی نبیه بری و جنبش امل نیز می‌شود. آمریکا کارگردان اصلی در صحنه لبنان است. همه رسانه‌های لبنان توسط سعودی‌ها، اماراتی‌ها و ایالات متحده تأمین مالی می‌شوند. فعالیت این رسانه‌ها از دو سال پیش برای ایجاد روایتی جعلی از آنچه در کشور می‌گذرد، شدت گرفته است.

کشورهای دخیل در جنگ داخلی لبنان

برگردیم به تاریخ جنگ داخلی لبنان.

مجموعه‌ای از کلیه نیروهای ارتجاعی عرب از خلیج فارس گرفته تا آفریقای جنوبی تحت نظام آپارتاید و همچنین شاه ایران در کمک به فالانژها و سرمایه‌گذاری روی آنها شرکت داشتند. مدارک جدید، به‌خصوص نشان می‌دهند که شاه ایران تا چه حد در کوچکترین مسایل داخلی لبنان دخالت داشت. جالب است که وقتی شاه ایران به‌طور گسترده در پرداخت رشوه به سیاستمداران و ارباب جرایم و هم چنین مسلح کردن نیروهای دست راستی در لبنان مشغول بود، کسی از دخالت ایران در لبنان سخنی نمی‌گفت و ایالات متحده هرگز در مورد دخالت ایران در لبنان هشدار نداد.

مطابق اسناد منتشره، اسرائیل در ارتباط مستقیم با فالانژها و میلیشیا‌های دست راستی و هم چنین با ارتش لبنان قرار داشت. ارتش لبنان از قبل از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۹، که امیل لحود فرماندهی ارتش را به عهده گرفت، همیشه در حقیقت نیروی میلیشیا‌یی در خدمت منافع ایالات متحده و اسرائیل بوده است. امروز با توجه به مدارکی که در آمریکا از طبقه‌بندی خارج شده، می‌دانیم که، اسرائیل حتی مکان و زمان حملات خود به اردوگاه‌های فلسطینی و اهداف بمباران‌های خود را به اطلاع ارتش لبنان می‌رساند. امیل لحود، که فردی وطن‌پرست، ضد صهیونیست و پشتیبان جنبش مقاومت بود، در سال ۱۹۸۹ فرماندهی ارتش لبنان را به‌دست گرفت و سازمان ارتش را دگرگون کرد. لبنان هرگز فرمانده ارتشی صادق‌تر و وطن‌پرست‌تر از او به خود ندیده است. در مقایسه با سرافکنگی و حقارتی که سیاستمداران لبنانی در مقابل هر مقام دون‌پایه سفارت‌خانه‌های غربی دارند، از اعتبار او همین بس که تلفون مادلین

آلبرایت (وزیر امور خارجه وقت امریکا) را در حین مکالمه قطع کرد. و این زمانی بود که مادالین آلبرایت از او خواست موضع نرم‌تری در مقابل اسرائیل داشته باشد.

این روایت که فالانژها تنها می‌خواستند از لبنان در مقابل فلسطینی‌ها دفاع کنند، نادرست است و ارتش لبنان و فالانژها از سوی ایالات متحده و اسرائیل مأموریت داشتند تا به نیروهای فلسطینی و هم چنین چپ لبنان حمله کنند. اگر اعلامیه‌های پئیتر جُمیل در آن زمان را مطالعه کنید، می‌بینید که مخاطب اکثر لفاظی‌هایش چپ لبنان بود تا سازمان آزادی‌بخش فلسطین، و این با توجه به موج عظیم چپی بود که در آن زمان در لبنان در حال پیشروی بود (هرچند که این چپ نتوانست در مقابله با راست‌ها و ارتجاع پیروز شود، و می‌توان درباره دلایل آن در جای خود سخن گفت).

بنابراین در دوران جنگ، از یک سو نیروهای فالانژ را داریم که توسط بسیاری از کشورها و ارتجاع بین‌المللی حمایت می‌شد و در مقابل آنها چپ لبنان بود که توسط رهبرانی با گرایش‌های چپ لیبرالی و بخشی از نیروهای فرقه‌گرا با سنن فئودالی هم چون کمال جنبلاط، و رهبری حزب کمونیست لبنان که در بست تنها به مبارزات پارلمانی برای دگرگونی در جامعه لبنان امید بسته بود، هدایت می‌شد. اما تمام کوشش چپ انتخاب رهبرانی از میان خود به عنوان اعضای دولت بود. به نتایج آخرین انتخابات ریاست جمهوری در ۱۹۷۰، نگاه کنیم. در آن زمان امپریالیسم و تمام نیروهای مرتجع بر روی انتخاب شخصیت دست راستی سلیمان فرنجیه به عنوان رئیس جمهور سرمایه‌گذاری کردند. کمال جنبلاط و حزب کمونیست لبنان هم نمایندگانی برای تیریک انتخاب ایشان گسیل داشتند. در مقابل نیروی متشکل فالانژ و دست راستی‌ها، چپ و سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) آمادگی مقابله نداشت. در واقع با آن که یکی از اهداف اصلی جنگ داخلی لبنان ضربه زدن به جنبش فلسطین بود، خود عرفات به دخالت در امور داخلی لبنان معتقد نبود. غفلت و عدم آمادگی یاسر عرفات و وابستگی کامل او به شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، موجب شد تا صحنه سیاسی لبنان بین سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۲، به دست دشمنان انقلاب فلسطین بیفتد و بعد از حمله اسرائیل به لبنان، در نهایت به اخراج ساف از لبنان منجر شود. جنبش فلسطین از ۱۹۸۲، یعنی بعد از مهمترین تجاوز اسرائیل به لبنان، قربانی شد. در نتیجه این حمله، ۲۰ هزار شهروند لبنانی، فلسطینی و سوری که اکثراً هم غیرنظامی بودند، کشته شدند و این تازه برآوردی محافظه‌کارانه از روزنامه النهار، روزنامه‌ای فرقه‌گرا و دست راستی است که حیات و ماتش وابسته به کمک دریافتی از ارتجاع عرب و غرب است

یکی از نتایج این سرمایه‌گذاری‌ها در ارتش لبنان، حمله و بمباران اردوگاه‌های فلسطینی، با استفاده از بمب‌افکن‌های این ارتش در ۱۹۷۳ بود. در این حملات، رزمندگان فلسطینی و متحدین لبنانی آنها قهرمانانه جنگیدند و ارتش لبنان را تحقیر کردند. در ماه می ۱۹۷۳، همان رئیس‌جمهوری که پیام تیریک از سوی چپ و جنبلاط دریافت کرده بود، تمام رهبران شبه نظامیان دست راستی را فراخوانده و به آنها اعلام کرد: ارتش به تنهایی حریف رزمندگان فلسطین نیست و از شما می‌خواهم که برای مبارزه با فلسطینی‌ها به ارتش کمک کنید و در تمام انبارهای اسلحه ارتش به روی شما باز است. در آن زمان، رهبری ارتش در دست یک عنصر دست راستی بسیار شبیه رهبر ارتش مزدور اسرائیل در جنوب لبنان بود که بعد از ۱۹۷۹، تأسیس شد.

همه این وقایع مقدمه‌ای شد برای شروع جنگ داخلی در لبنان. از اسناد منتشر شده، دو حقیقت دیگر نیز برملا شده است. اولین مورد حکایت از آن دارد که در آن زمان رهبران مسلمانان نیز به فلسطینی‌ها خیانت کردند، هرچند که در ظاهر حامی ساف بودند. آنها در جلسه‌ای که در سفارت امریکا برگزار شد، به جای طرفداری از فلسطینی‌ها، از حمله و بمباران اردوگاه و تأسیسات آنها حمایت کردند. مورد دوم نشان‌دهنده دخالت عمیق ایالات متحده و اسرائیل در جنگ

داخلی است. مثلاً اسرائیل در هر یک از رسانه‌های فالانژ مأموری پایشگر داشت تا محتوای پیام‌های آن رسانه را کنترل کند.

به عنوان کسی که جوانی خود را در آن زمان گذرانده، شاهد بودم که رسانه‌های آنها (در آن زمان تنها ایستگاه‌های رادیویی بودند و از ایستگاه تلویزیون خبری نبود) بسیار پیشرفته‌تر و کاراتر از رسانه‌هایی بود که ما در غرب بیروت داشتیم. مثال دیگر: از همان سال‌های اواخر دهه ۱۹۶۰، بشیر جُمیل و دارو دسته‌اش سعی داشتند تا با تحریکات خود جنگ داخلی راه بیندازند، اما چپ و رهبران فلسطینی به هیچ‌وجه به دنبال درگیری نبودند و با خوش‌بینی حتی تصور نمی‌کردند که جنگی در پیش باشد. به همین دلیل نیز به هیچ‌وجه به آماده‌سازی نیروهای خود نپرداختند و حتی تقاضای کمک هم نکردند. آنها تنها به این دلخوش بودند که دو نماینده چپ در دولت دارند، کمال جنبلاط هم در پی گسترش جناح خود در پارلمان بود.

مثالی بزنم: یکی از مواضع سنتی فالانژها در جاده‌ای کوهستانی بود که از بیروت به سوی شهر کحاله می‌رود. در اواخر سال‌های ۱۹۶۰، فالانژها در این جاده یک پست بازرسی برپا کردند. آنها از این پست برای تحریک فلسطینی‌ها استفاده می‌کردند. در مواردی آنها حتی با تیراندازی به فلسطینی‌ها آنها را می‌کشتند. یک بار کاروانی با محموله بزرگی از کتاب قرآن ارسالی از طرف عربستان سعودی از این پست می‌گذشت که مورد حمله فالانژها قرار گرفت و همه افراد کاروان به قتل رسیدند. اکنون در آرشیو خارج‌شده از طبقه‌بندی، مدرکی به دست آمده که نشان می‌دهد در زمان یکی از این درگیری‌ها که فالانژها، فلسطینی‌ها را به گلوله می‌بستند، یک جنرال امریکایی هم میان فالانژها حضور داشت. این، میزان تمایل امریکا به شروع جنگ داخلی حتی از اواخر سال‌های ۱۹۶۰ را نشان می‌دهد.

فالانژها این فرقه‌گرایان نژادپرست، همان قدر که دست‌شان به خون فلسطینی‌ها و چپ‌ها آلوده است، در کشتار مسلمانان نیز دست داشتند. آنها همه مسلمانان را از بیروت غربی بیرون راندند. این گروه‌ها هستند که توسط رژیم‌های دست راستی مانند عربستان سعودی حمایت می‌شوند.

بعد از شروع جنگ در ۱۹۷۵، فالانژها در همه درگیری‌ها ناموفق بودند و شکست خوردند، و ایالات متحده به اهداف خود دست نیافت. در ۱۹۷۶، وقتی که امکان زدن ضربه نهایی به فالانژها و انهزام کامل آنها داشت فراهم می‌شد، آنها برای نجات خود دست به دامان دولت سوریه شدند تا علیه ساف و چپ لبنان وارد عمل شود. اما در ۱۹۷۸، آنها با تغییر موضع، از اسرائیل تقاضای مداخله کردند. بعد از بر سرکار آمدن دولت دست راستی افراطی لیکود، میزان مداخله اسرائیل در لبنان افزایش یافت. البته این به مفهوم تفاوت ماهوی میان سیاست‌های حزب کارگر با لیکود در مورد لبنان نیست.

اسرائیل روی شخصیت قاتل و جنایت‌کار بشیر جُمیل بسیار حساب کرده بود. او رهبر شاخه نظامی حزب فالانژ (کتاب) بود که توسط پدرش پئیر جمیل تأسیس شده بود. حزب فالانژ یک حزب خانوادگی بود و رهبری کنونی آن هم سامی جُمیل نوه پیر جُمیل است. او اواخر اکتوبر ۲۰۲۱، به ایالات متحده سفری داشت و وزارت امور خارجه و کنگره امریکا با این امید که او بتواند به مبارزه با جبهه مقاومت در لبنان برخیزد، از او به عنوان رهبر یک کشور استقبال کردند.

وقتی بشیر جُمیل رهبری نیروهای مسلح فالانژ را به عهده گرفت، با دلگرمی از حمایت قوی اسرائیل، دست به قتل عام رقبای خود حتی در داخل جبهه نیروهای دست راستی زد. از جمله در ۱۹۷۸، به دستور او تمام اعضای خانواده سلیمان فرنجه رهبر حزب احرار و میلیشای پلنگان به قتل رسیدند. بشیر جُمیل سعی داشت که رهبری کل نیروهای شبه نظامی دست راستی را به عهده بگیرد. یکی از اهداف تجاوز اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲، تحکیم جایگاه بشیر جُمیل به

عنوان رهبر حکومتی مشابه حکومت ویشی در فرانسه تحت اشغال در لبنان بود. اما خوشحالی اسرائیل به مناسبت ریاست جمهوری او چند روزی بیش نپائید و فردی به نام حبیب شرطونی او را ترور کرد. اما از سال‌های ۱۹۸۰، شاهد نوع دیگری از مقاومت هستیم، حزب‌الله از دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، قدرت گرفت و توانست که اسرائیل را اخراج نماید.

ادامه دارد